

شیخ انصاری

سال ۱۳۸۱ هجری که باماهذی الحجۃ جاری بابان میپذیرد ، مصادف باهزارمین سال رئیس معتمدین شیعه شیخ صدوق متوفی سال ۳۸۱ و یکصدمین سال درگذشت فقیه نامی مرحوم شیخ انصاری است که درسنة ۱۲۸۱ هجری بجهان باقی شتافته اند .

در یکی دو سال اخیر در بعضی از محافل دینی گفتگوهایی بمیان آمد ، مبنی بر اینکه در صورت امکان کنگره ای بیاد بود آن دو شخصیت بارز شیعه تشکیل داده و از دانشمندان اسلامی در داخل و خارج مملکت دعوت نموده تا با شرکت در جلسات آن ، به بحث و بررسی تاریخ حیات آن مردان بزرگ پرداخته و با ایراد سخنرانی ها بقدر میسر و حق عظیمی را که ابنان بردنیای علم دارند ادا کنند . جلساتی هم باین منظور تشکیل شد ولی مانند غالب کارهای ما که باشور و احساسات شروع میشود و یکباره دنباله آن رها میگردد ، آنطور که میباید دنبال نشد و متأسفانه باگذشت این ماه خود بخود منتفی میشود !

ما اذهمان موقع در نظر داشتیم که اگر کنگره هزارمین سال صدوق و یکصدمین سال شیخ انصاری منعقد گردید ، جریان آنرا به تفصیل در مکتب اسلام منتشر سازیم و بنو به خود نیز مقالاتی که اذهمان موقع مواد آنرا تهیه کرده بودیم درباره آن را در مردان نامی بنویسیم ولی اینک که با کمال تأسف این منظور مقدس عملی نگردید ، چون در شماره دوم سال اول این نشریه دینی و علمی مقاله نسبتاً مفصلی راجع به شیخ صدوق قدس سره نگاشتیم خوانندگان را بآن شماره حواله داده و در این شماره بمصداق هالا یدرک کله لایترک کله با رعایت اختصار شرحی در بر امون شخصیت فقیه عالیقدر شیخ انصاری رضوان الله علیه نوشته و سپس از شماره آینده به ترتیب قرن ، مانند گذشته بمعرفی سایر مفاخر دانشمندان شیعه میپردازیم .



شیخ در دوران تحصیل

حاج شیخ مرتضی انصاری بسال ۱۲۱۴ در شهر دزفول واقع در استان خوزستان دیده

بدنیا گشود . شیخ از نواده های جابر بن عبدالله انصاری صحابی معروف پیغمبر اکرم (ص) است و بهین جهت نیز به «انصاری» مشهور گشته است . شیخ محمد امین انصاری پدر شیخ نیز از علمای محترم دزفول و مادرش ؛ که از همین خاندان است دختر شیخ شمس الدین انصاری بانومی یار سا بوده است .

پدران شیخ تاجابر بن عبدالله نوعاً از مردان سرشناس خوزستان و برخی هم در شمار دانشمندان و ادبای آن سامان نام بردارند .

باینکه شیخ در شهر دزفول متولد شده و در آنجا نشو و نما یافته ، مع الوصف چون نیای اعلای وی هنگام مهاجرت بایران در شهر تاریخی شوشتر واقع در نزدیکی دزفول رحل اقامت افکنده ، و چند تن از پدران وی نیز در آن شهر میزیسته اند ، لذا معروف به «شوشتری» شده است .

شیخ تا سنین هیجده سالگی در دزفول نزد پدرش و شیخ حسین انصاری یکی از بنی اعمام خود ، مقدمات علوم متداول عصر را فرا گرفت و از همان ایام نیز آثار هوش و نبوغ در سیمایش آشکار بود . در سال ۱۲۳۲ هجری که بقصد زیارت اعتبار مقدسه ، همراه پدرش بمراقب حرب رفت ، بدستور مرحوم سید محمد مجاهد که در آنروز در کربلا از پیشوایان بزرگ دینی بود ، و به اجازه پدرش ؛ بمنظور تکمیل معلومات خویش در کربلا توقف نمود و نزد سید مجاهد و شریف العلمای مازندرانی که هر دو از مجتهدین بزرگ و نوابغ نامی بودند ، در رشته فقه و اصول و تحکیم مبانی اجتهاد ، به تحصیل پرداخت .

شیخ چهار سال در شهر کربلا که آنروز بارونق ترین حوزه علمی شیمه بود ، سرگرم درس و بحث و مطالعه گردید ، ولی چون در سنه ۱۲۳۶ حکمران بغداد بفرمان سلطان عثمانی ؛ شهر کربلا را محاصره نمود و بر اهالی سخت گرفت ؛ و بسیاری از سکنه آن شهر مقدس پراکنده گردیدند ؛ شیخ هم باتفاق جمعی از علما به شهر کاظمین که محل امنی بود ، شتافت و پس از چندی به دزفول باز گشت .

ولی یکسال بعد که اوضاع کربلا آرامش یافت مجدداً بکربلا مراجعت نمود و پیش از یکسال دیگر در حوزه درس شریف العلماء حضور یافت و بر معلومات خود افزود ، سپس به نجف اشرف رفت و یکسال هم در خدمت فقیه بزرگ شیخ موسی کاشف الغطا تلمذ نمود و آنگاه برای بار دوم بوطن باز گشت .

در سال ۱۲۴۰ از دزفول بعزم زیارت امام هشتم حضرت رضا علیه السلام بصوب مشهد مقدس عزیمت نمود در این سفر شیخ علما و مجتهدین شهر های میان راه را نیز

دیده و در حوزة درس برخی از آنها حضور یافت و از محضر آنان بهره ور گردید .
گویند مادر شیخ راضی بآن مسافرت که در آن زمانها ، بطول میانجامید ؛ نبود ،
و دل بفراق بیشتر فرزندش که چندین سال دور از وی بسر برده و اینک بوطن بازگشته و
متوطن شده ، نمیداد ، ولی شیخ هم اصرار باین مسافرت داشته سرانجام بنا بر استخاره
میگذارند ، و چون قرآن مجید را میکشایند این آیه شریفه میآید که خداوند بمادر حضرت
موسی موقعیکه باناداحتی فرزندش را برودخانه نیل انداخت ، فرمود : **ولا تخافی ولا
تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین (۱)** .

یعنی ترس بخود راه مده ، و غم نخور . ما او را بسوی تو باز میگردانیم و یکی از
فرستادگان خود قرار میدهیم ؛ این استخاره مناسب بامقام ، موجب شد که مادرتن بسفر
فرزندش بدهد .

جالب توجه اینجاست که شیخ خواست برادرش شیخ منصور را نیز باخود ببرد برای
این منظور هم استخاره کرد این آیه آمد : **سنشد عضدک باخیک (۲)** یعنی ای موسی ما
بازوی تو را بوسیله برادرت که (در این سفر همراه توست) محکم و توانا میکنیم ! ! .

نبوغ و آوازه شیخ

شیخ در این مسافرت بتواضع حاج ملاسداالله بروجردی که از مجتهدین معروف
آن عصر بود ، بکماه در بروجرد توقف نمود ، سپس باصفهان رفت و با مرحوم سید محمد باقر
حجة الاسلام فقیه مشهور ، ملاقات کرد و مورد توجه و احترام هردو واقع شد . آنگاه بکاشان
آمد و در مدرسه بزرگ شهر منزل کرد و در مجلس درس فقیه بزرگ حاج ملا احمد نراقی ؛
مؤلف کتاب «مستند» و «مراجع السعاده» که از مراجع نامی عصر بود حضور یافت و مورد
تقدیر مخصوص قرار گرفت .

شیخ چهار سال در کاشان زیست و با استفاده از محضر پرفیض نراقی پرداخت تا آنکه
از وی بدریافت اجازه نائل گشت نراقی در اجازه مذکور شیخ را با بهترین عبارت باد کرده
و مقامات علمی و عملی ، ذهن و قادیفهم سرشار ، و نبوغ خدادادش راستوده است .

شیخ سپس از کاشان بمشهد مقدس رفت و چند ماه توقف نمود و هنگام مراجعت مدتی
هم در تهران ماند و آنگاه بعد از شش سال مهاجرت از وطن بدزفول بازگشت و بعد از چند
سال دیگر که در آن شهر بسر آورد ، برای سومین بار بمراق رفت و در نجف اشرف رحل

(۱) سوره قصص آیه ۷ ؛

(۲) > > > ۲۶ .

اقامت افکنند .

در این سفر نیز چند سالی از محضر شیخ علی کاشف الغطا که او نیز مانند برادرش شیخ موسی مجتهدی عالی مقام بود ، تلمذ نمود ؛ و سپس شخصاً حوزة دینی تشکیل داد و بتدریس و تألیف و تصنیف علمی که در آن شرائط دشوار اندوخته بود ، پرداخت ، و چیزی نگذشت که آوازه نبوغ شیخ مرتضی انصاری در همه جا طنین افکند و حوزة درسش مجمع انبوه فضلا و دانشمندان گشت .

در آن روز ریاست حوزة نجف و مرجعیت تقلید شیعه ؛ تقریباً بعهده دو نفر بود . یکی شیخ علی کاشف الغطا و دیگری شیخ محمد حسن صاحب جواهر که شخص اخیر الذکر از فقهاء بزرگ و مراجع عالی قدر بود .

گویند صاحب جواهر در موقع احتضار مجلسی مرکب از مجتهدین نجف تشکیل داد ، چون چشم گشود و حضار را نگریست شیخ را ندید . پرسید شیخ مرتضی انصاری کجاست ؟ او را هم بیاورید . هر جا گشتند شیخ را نیافتند تا سرانجام پس از جستجوی زیاد دیدند شیخ در گوشه ای از حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده و برای شقای صاحب جواهر دست بدعا برداشته است ! .

همینکه شیخ نزدیک صاحب جواهر رسید ، او را باین خود نشانید و سپس بالهجه عربی که زبان مادریش بود گفت : الان طاب لی الموت یعنی : حالا دیگر مرگ بر من گوار است . آنگاه شیخ را مخاطب ساخت و گفت : قلل من احتیاطک فان الشریعة سمحة سهلة - احتیاط خود را کم کن - زیرا شریعت مقدس اسلام بر اساس سهل و آسانی استوار است ؛ صاحب جواهر باین کلام جان بجان آفرین تسلیم کرد و بدینگونه شالوده ریاست عالی و مرجعیت عامه حاج شیخ مرتضی انصاری در حوزة علمیه نجف - اشرف ریخته شد - تا آنجا که در تمام شهرها و کشورهای شیمه نشین سرآمد مجتهدین و مراجع کل ، حاج شیخ انصاری بود .

مکتب علمی شیخ

مکتب اجتهاد و مبانی علم اصول باهمت استاد بزرگ ، آقا محمد باقر اصفهانی معروف به وحید بهبهانی بعد از آنکه سالها در حالت رکود بود نیم قرن پیش از شیخ تحکیم گشت ، و توسعه زیادیات - با ظهور وحید بهبهانی حوزة علمیه کربلا و نجف نیز رونق اولیه خود را از سر گرفت و تدریس و تصنیف فقه و اصول شیعه باوج کمال رسید . در این مدت مجتهدین نامداری مانند علامه بحر العلوم ، میرزای قمی ، شیخ جعفر

کاشف الغطا، حاج ملامہدی نراقی، شیخ اسداللہ شوشتری؛ سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض و شیخ محمد تقی اصفہانی صاحب حاشیہ وغیرہ کہ ہمہ از شاگردان بزرگ وحید بہیہانی بودند، بحمایت مکتب اجتہاد و تحکیم مبانی فقہ و اصول شیعہ برخاستند و کتابہای ذقیمتی از خود بیادگار گذاردند و خود نیز شاگردان عالیقدری تربیت نمودند کہ بیش از پیش بہ نگاہداری آن میراث گرانہیاء ہمت گماشتہ، این راہ را چنانکہ بیاید پیموندند تا آنکہ شیخ انصاری طلوع نمود و ثروت علمی استادان خود و خدمات پیشروان آن راہ را بخوبی حفظ کرد و تا سرحد قدرت بہ بسط و توسعہ و تنقیح و تہذیب و تکمیل آن پرداخت، و با تصنیف کتابہای ارزندہ مانند «مکاسب» در فقہ و «فرائد» در اصول فقہ و اصول شیعہ راہ استنباط احکام دینی را بکمال نہائی رسانید.

مہارت و استادی شیخ در علوم فقہ و اصول و احاطہ ای کہ برمبانی ابن دو علم شریف داشت، چنانکہ قریبہای سرشار و سلیقہ اوراد و بیان و تشریح مطالب علمی بخوبی میتوان از کتب وی درک نمود.

آنرا علمی شیخ با عبارات سلیس و قابل فہم و سبکی دلپذیر تدوین شدہ و بمکس غالب کتب مشابہ خود، از حشو و زوائد و تفصیل و تطویل کہ موجب ملالت خوانندہ و استاد و شاگرد است، پیراستہ میباشد، بلاوہ آرای بکر و نظرات محکم شیخ در ابواب فقہ و ابعاث اصول نیز شکوہ دیگری بر آثار از جدآوری بخشیدہ بطوری کہ ہمین مزایا کتب او را در ردیف بہترین کتب فقہ و اصول شیعہ در آورده و از زمان وی تا کنون ہموارہ، «مکاسب» و «فرائد» شیخ مورد استفادہ فقہاء و مجتہدین و جزو برنامہ درسی حوزہ های علمی شیعہ بودہ و ہست. مکتب علمی شیخ چنان استوار ماند و بقدری ثمر بخش بود کہ مجتہدین و علمای نام آوری را فارغ التحصیل نمود و ہر کدام از اعظام فقہا بشمار آمدند؛ و جمعی ہم بمقام پیشوائی شیعیان جہان رسیدند کہ از جملہ این بزرگان را باید نام برد:

حاج شیخ جعفر شوشتری، میرزا محمد حسن شیرازی، آخوند ملا کاظم خراسانی؛ شیخ ہادی تہرانی، سید اسماعیل بہیہانی، شیخ محمد حسن مامقانی، حاج میرزا حسین خلیلی شیخ محمد طہ نجفی، ملا علی نہاوندی، میرزا محمد شریانی، میرزا محمد ہاشم چہار سوقی ملا نظر علی طالقانی، حاج میرزا حسین نوری، ملا محمد ابروانی، سید حسین کوی کمری شیخ زین العابدین مازندرانی، میرزا عبدالرحیم نہاوندی، حاج میرزا محمد حسن آشتیانی شیخ محمود عراقی، شیخ محمد باقر اصفہانی، شیخ محمد حسن شریعتی داراستر آبادی . . .

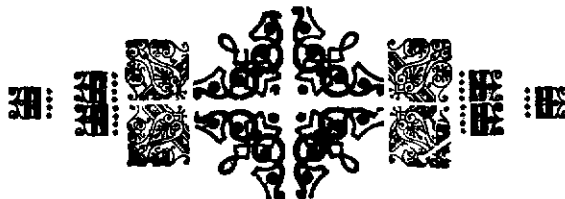
ملکات فاضله شیخ

شیخ تقی‌بی اجتماعی، خوش رو و بذله گو و سخنور بوده . خط‌نسخ و نستعلیق را خوب و محکم و خوانا مینوشته، در دستگیری از فقر و مستمندان (مخصوصاً بطور پنهانی) و رسیدگی بامور آنها سعی بلیغ مبذول میداشته - اگر هدیه و اشیاء قیمتی برایش می‌آوردند ، دستور می‌داد بفروشد و بهای آنرا بافرادمحتاج بدهند .

با کمترین وجه زندگی میکرد و باندک چیزی قانع بود ، و با اینکه رئیس شیعیان جهان بود با سختی میگذرانید و بیشتر سعی او صرف تعلیم و تربیت فضلا و دانشمندان و نشر احکام و آثار دین مقدس اسلام و آیین پاک تشیع میشد .

در احترام بمادرش که پیری سالخورده شده بود ، فوق العاده میکوشید بطوریکه میگویند هر وقت از درس برمیکشت نخست بنزد مادر میرفت و باوی سخن میگفت و مزاج میکرد و همینکه لبخندی از مادر میدید بر میخاست و باطابق مطالعه میرفت . فقرا و محتاجان دورا بر نیازمندان آشنا مقدم میداشت و چندان در فکر کسان نزدیک خود نبود و آنها را مانند خود بار آورده بود . هنگام وفاتش چون بد از ایمی اورسیدگی نمودند (۱۷) تومان از وی باقی ماند که معادل آن را مقروض بوده است ، بعد از مرگ بازمندگانش نتوانستند متواج مراسم معمول بعد از مرگ و مجلس ترحیم او را بگیرند ، و این کار را یکی از اعیان بمهدیه گرفت و شش شبانه روز برای آن مجتهد عظیم الشان و فقیه عالی مقام مجلس ختم برقرار نمود شیخ در سال ۱۲۸۱ هجری یعنی صدسال پیش ، چشم از جهان فانی فرو بست و مرغ روح بلند پروازش به عالم قدس پرواز نمود و در مقبره جنب درب قبله صحن مطهره ولای متقیان در نجف اشرف مدفون گشت .

جاوید بهشت جای بادش جادو حرم خدای بادش



عراق و جنگ جهانی دوم

« بحث مادر مسئله تاریخ عراق . در شماره آینده که مربوط به « کمونیسم و عراق » است پایان مییابد و چنانکه ملاحظه میفرمائید بحث ماصرفا بحث تاریخی است و سپس درباره عراق امروز و شهرهای نجف، کربلا، کاظمین و . . . و تاریخ آنها بحث خواهیم کرد »



عراق بیطرف شد :

در یکی از شماره های گذشته اشاره کردیم که اوائل سال ۱۹۴۱ م « رشید عالی گیلانی » که نخست وزیر عراق بود سقوط کرد و بدنیاال وی « طه الهاشمی » نخست وزیری رسید ؛ ولی رشید عالی بهمکاری چهار نفر از سرهنگ های ارتش قیام کرد و « عبدالاله » و « نوری سعید » و رجال دیگر همگی به سوریه و فلسطین واردن فرار کردند . . .

بریتانیا که با عراق « پیمانی » داشت ، از بدو شروع جنگ جهانی دوم میخواست عراق نیز برضد آلمان و ایتالیا وارد جنگ شود و حتی « برطبق پیمان » فرودگاه « حبابیه » و « سن الدبان » را اشغال کرده و آراسته بود و برای نقل و انتقال لشکریان خود از هندوستان بفلسطین از جاده ها و راه های آهن و بندر های عراق استفاده میکرد . علاوه از آن در خواست کرد که رابطه سیاسی عراق با ایتالیا قطع شود و در ارتش آنجا نظارت کند و اراضی شمال را از لحاظ عملیات احتمالی برضد سوریه اشغال کند . . . (۱)

(۱) : « مسئله عرب » تألیف « ژنرال پی برکلر » ترجمه عباس شوقی چاپ

البته طبق معمول ، عده‌ای که سرسپرده استعمار بودند ، حاضر بودند که این مسائل را بعنوان « هم پیمان » بودن ، بدون قید و شرط قبول کنند ولی گروه دیگری حاضر شدند که با شرایطی در جنگ بر ضد « دول محور » شرکت کنند ؛

نخست آنکه ارتش عراق کاملاً من جميع الجهات مجهز و مسلح گردید و بعد مسئله فلسطین بنفع مسلمین بایان یا بدو مهاجرت یهود بفلسطین که بکماک استعمار انجام مییافت ، موقوف گردید و هبران ملی عراق میخواستند ؛ در قبال خساراتی که از شرکت در جنگ نصیب آنها خواهد شد ، لااقل نیروهای مجهزی داشته باشند که پس از پایان جنگ بتوانند نیرومند و قوی باشند تا از نوتحت قیمومیت دیگران در نیایند و ثانیاً میخواستند که تشکیل دولت اسرائیل در سر زمین عربی فلسطین عملی نشود و این پایگاه خطرناک استعماری در آنجا بر -
قرا نگردد .

این دو امر حداقل خواست مشروع مردم بود ولی پس از مذاکراتی ؛ استعمار هیچ يك از این دو شرط را قبول نکرد و در نتیجه آرزوهای مردم مسلمان عراق بر باد رفته و مبدل بیأس گشت

حکومت جدید ؛ که « حکومت دفاع ملی » نامیده میشد و رئیس آن رشید عالی گیلانی بود ؛ قهرآسیاست بیطرفی را پیش گرفت و حتی روابط عراق را با آلمان صمیمانه تر کرد و از طرفی چون « عبدالاله » طرفدار قبول بدون قید و شرط شرایط استعماری شرکت در جنگ بود ، در شهرستانها بااخلال و تحریک بر ضد حکومت ملی پرداخت (۱) ولی باواخطار کردند که هر چه زودتر عراق را ترک گویند و وی مجبور شد که بلافاصله از عراق بیرون رود

بعد از این ماجرا ؛ در میان وزرای حکومت ملی ، عده‌ای خواستار جمهوری بودند و عده دیگر پیشنهاد کردند که « امیر شرفی » ولیعهد گردد و بالاخره این پیشنهاد پذیرفته شد و « امیر شرف » نایب السلطنه عراق شد

جبهای از نو :

حکومت ملی عراق برای طرد بقایای استعمار ، عجله کرد و به اطراف پایگاه و فرودگاه « سن الذبان » نیرو فرستاد ولی بلافاصله حمله‌های هوایی بر ضد نیروهای عراقی شروع شد

بدین ترتیب . جنگی از نو بر ضد استعمار در گرفت و مراجع بزرگ شیعه و علمای

(۱) : الاسرار الخفية لحوادث سنة ۱۹۴۱ تألیف سید عبدالرزاق حسنی مورخ عراقی

اسلامی فتوای جهاد دادند تا همه با هم بر ضد نیروهای متجاوز بچنگند . . . (۱)
 البته بقول نویسندگان غربی ، حکومت ملی ، يك حکومت دیکتاتوری است و فاشیستی و غیر قانونی است بود :

« فریاضتارک » مینویسد : . . . « دیکتاتوری نظامی تحت نظر چهار ژنرال با تظاهر به حکومت پارلمانی بوسیله رشید عالی برقرار گردید » (۲) « ژنرال پی یرکلر » هم مینویسد که « رشید عالی با همکاری بادول محور که آنان را بیاری طلبید کشور را بصورت فاشیستی درآورد » (۳)

ولی همکاری بادول محور هم بهانه ای بیش نبود و هیتلر هم هرگز نتوانست به حکومت دفاع ملی کمک تا بل توجیهی بنماید ولذا سر نوشت عراق بسته به نیروهای ملی بود . ارتش عراق دنیروهای ملی مردم سلیمان ، بیدریغ در این نبرد جدید ضد استعماری و تجاوز عدوانی شرکت کردند ولی چنانکه خواهیم دید ، حمله های هوایی هواپیماهای استعمار سر انجام ملت را مجبور ب عقب نشینی کرد و جنبش ملی عراق از نوسر کوب گشت .

روش امپریالیسم

کوبیدن جنبش ملی ۱۹۴۱ م که برهبری «حکومت دفاع ملی» اداره میشد و از طرف علماء اسلامی هم تأیید میگشت ، با استفاده از روش و تاکتیک دائمی امپریالیسم بود ، روشی که قبلا نیز در عراق یکی دوبار آزمایش شده بود

«جواهر لعل نهرو» در کتاب خود ضمن بحث از «عراق و نتایج بمبارانهای هوایی» در این باره چنین مینویسد : « . . . قدرت و تسلط استعمار و امپریالیستی از ابتدای تاریخ همواره با خشونت و ویرانی و تباهی و تروریسم تکمیل گشته .

عامل جدید در امپریالیسم نوع تازه کوششی است که برای پنهان داشتن خشونت و درندگی خود در پشت جملات پرهیزکارانه مانند «قیه و میت» و «خیر و صلاح توده های مردم» و «ترتیب کردن مردم عقب مانده برای حکومت مستقل» و نظایر این عبارات بکار میبرند .

امپریالیست ها مردم را بگلوله می بندند و میکشند و همه چیز را ویران و نابود

(بقیه در صفحه ۶۲)

(۱) : چهار نمونه از این فتواها در شماره ۲ سال جدید مجله ترجمه و نقل شد :

مراجعه شود .

(۲) از Islam to day (اسلام امروز) قسمت مربوط به تاریخ عراق قلم Freya stark

(۳) : مسئله عرب . . . ص ۶۱ .